

تاریخ، ادبیات و الهیات عهد جدید  
**جلسه ۱۸: یوحنا: تصویرسازی شخصیت‌ها**  
**...ناتانائیل، نیکودیموس، زن سامری —**  
 نوشته دکتر تد هیلدبرانت

**الف. مرور [۱:۴۵-۰۰:۰۰]**

؛ ۰۰:۰۰-۰۸:۱۷؛ ناتانائیل (یوحنا ۱) **AB الف ترکیب**

به ارائه دیگری در مورد کتاب یوحنا خوش آمدید. ما در مورد شخصیت یوحنا و او به عنوان شاگرد محبوب صحبت کردیم، و اینکه او از نظر جهت‌گیری بسیار یهودی و فلسطینی بود و از نظر زمان‌ها و مکان‌ها بسیار دقیق بود. او از توپوگرافی فلسطین بسیار آگاه بود. سپس در جلسه قبل، اساساً به برخی از مضامین اصلی که در یوحنا در مورد آنها صحبت می‌کردیم، پرداختیم. هدف یوحنا این است که ما بتوانیم "باور کنیم که عیسی مسیح، پسر خداست، و این کار را با ایمان به زندگی و نام او انجام دهیم"، و بنابراین ایمان چیز بزرگی است. ما با ایمان کار کردیم و سپس با برخی از معجزات نشانه‌ای که عیسی برای تحریک ایمان انجام داد، نیز کار کردیم. یکی از معجزات نشانه‌ای، تبدیل آب به شراب توسط عیسی بود. بنابراین ما جشن عروسی در قانا و تبدیل آب به شراب توسط عیسی در یوحنا ۲ را در نظر گرفتیم. ما در مورد شراب و رویکردهای مختلف برای رسیدگی به آن از نظر کتاب مقدس و همچنین از نظر عملی مدرن صحبت کردیم. سپس بعد از آن در مورد عیسی به عنوان خدا و یوحنا به عنوان یکی از آن چیزهایی که "در ابتدا کلمه بود و کلمه با خدا بود و کلمه خدا بود" صحبت کردیم. لوگوس [کلمه] خدا بود. بنابراین ما از طریق کتاب مقدس به طرق مختلف نشان دادیم که عیسی مسیح خداست. این کلمه بعداً توسط کلیسا اضافه نشده است، بلکه در اسناد اولیه، در همان اسناد اولیه، گنجانده شده است، بنابراین کلیسا، عیسی مسیح را خدا می‌دانست. بنابراین در مورد شاهدان یهوه، دفعه قبل در مورد آن صحبت کردیم.

**ب. شخصیت‌های یوحنا: ناتانائیل (یوحنا ۱) [۱:۴۵-۰۸:۱۷]**

حالا چیزی که می‌خواهم انجام دهم این است که ما الان داریم در مورد باور صحبت می‌کنیم و دوست دارم ببینم جان چطور ثبت می‌کند و او نسبت به افراد بسیار حساس است. دکتر استیو هانت، که الان در گوردون است، در حال نوشتن کتابی است و در این کتاب درباره تمام شخصیت‌های جان نوشته است. به نظر می‌رسد جان در انتخاب نکات ظریف این شخصیت‌های مختلف بسیار حساس است. بنابراین می‌خواهم به برخی از این شخصیت‌ها نگاه کنم و ببینم که چگونه این شخصیت‌ها از جایی که بودند به سمت موضع باور حرکت می‌کنند اولین فردی که می‌خواهم از نظر این تصویرسازی‌های شخصیتی به او نگاه کنم، ناتانائیل است. آنها او را

ناتانائیل شکاک می‌نامند، و بنابراین اتفاقی که می‌افتد فیلیپ است، این در یوحنا ۱:۴۵ و بعد از آن آمده است. حالا

اجازه دهید داستان را اینجا بخوانم و شما این فصل ۱ آیه ۴۵ را خواهید شناخت»؛ فیلیپ، ناتانائیل را پیدا کرد و به او گفت: «ما کسی را که موسی در تورات درباره‌اش نوشته و انبیا نیز درباره او نوشته‌اند، یافته‌ایم - عیسی ناصری، پسر یوسف! ناتانائیل پرسید: ناصره! آیا چیز خوبی از آنجا می‌تواند بیرون بیاید؟ فیلیپ گفت: بیا و ببین! وقتی عیسی دید که ناتانائیل نزدیک می‌شود!... بنابراین واکنش اولیه ناتانائیل به عیسی این بود که او اهل ناصره است. هیچ چیز خوبی نمی‌تواند از آن شهر بیرون بیاید. وقتی عیسی دید که ناتانائیل نزدیک می‌شود، درباره او گفت: اینجا واقعاً یک اسرائیلی است که در او هیچ دروغی نیست.» بنابراین عیسی ناتانائیل را درک می‌کند و به نوعی وارد دنیای او می‌شود و او را تحسین می‌کند. او چیزی می‌گوید که به معنای بد آن چاپلوسی نیست، بلکه به او می‌گوید که در واقع «این یک اسرائیلی واقعی است که در او هیچ دروغی نیست.» عیسی این را در مورد بسیاری از مردم نگفت. عیسی معمولاً می‌گفت: «وای بر شما کاتبان و فریسیان، ریاکاران.» او معمولاً به نقص‌های مردم اشاره می‌کرد. پطرس، تو سه بار مرا انکار خواهی کرد»، اما در مورد ناتانائیل می‌گوید: این یک اسرائیلی واقعی است که در او هیچ دروغی نیست.» ناتانائیل پرسید: «من را از کجا می‌شناسی؟» عیسی گفت: «پاسخ داد:» من تو را در حالی که هنوز زیر درخت انجیر بودی، قبل از اینکه فیلیپ تو را صدا کند، دیدم

حالا ما نمی‌دانیم زیر این درخت انجیر چه اتفاقی می‌افتاد، اما ظاهراً ناتانائیل زیر درخت انجیر بود و به چیزی فکر می‌کرد یا چیزی در ذهنش می‌گذشت، و اساساً عیسی مستقیماً به آن اشاره می‌کند: «من تو را دیدم قبل از اینکه فیلیپ تو را زیر درخت انجیر صدا کند.» سپس ناگهان ناتانائیل شکاک از راه می‌رسد که عیسی را به عنوان اهل ناصره معرفی می‌کند. کاری که او انجام می‌دهد این است که عیسی را کلیشه‌ای می‌کند. او اهل ناصره است؛ من با افرادی از ناصره ملاقات کرده‌ام که همه آنها اینگونه هستند. او عیسی را توصیف می‌کند و حالا عیسی وارد دنیای شکاک می‌شود و می‌گوید: «من تو را در حالی که زیر درخت انجیر بودی دیدم، تو یک اسرائیلی هستی که در او هیچ مکرری نیست. من تو را زیر درخت انجیر دیدم قبل از اینکه فیلیپ تو را صدا کند.» سپس ناتانائیل اعلام کرد: «ربی، تو پسر خدا هستی. تو پادشاه اسرائیل هستی.» «آیا تغییر عظیم را در آنجا می‌بینید؟ عیسی وارد دنیای شکاکان می‌شود و اساساً دو چیز به او می‌گوید که نمی‌تواند از آنها سر در بیاورد. او فکر می‌کند: «وای، تو من را می‌شناسی. باور نکردنی است که تو این را می‌دانستی.» سپس ناتانائیل کاملاً از «هیچ چیز خوبی نمی‌تواند از ناصره بیرون بیاید» تغییر موضع می‌دهد. او تغییر موضع می‌دهد و اعلام می‌کند: «ربی، تو پسر خدایی. تو پادشاه اسرائیل هستی.» و عیسی می‌گوید: «تو ایمان داری.» مسئله ایمان در یوحنا چگونه است؟ تو ایمان می‌آوری چون به شما گفتم، شما را زیر درخت انجیر دیدم. چیزهای بزرگتر از این را خواهید دید.» سپس اضافه می‌کند: «من به شما حقیقت را می‌گویم.» این ممکن است اشاره کوچکی به آنچه در زیر درخت انجیر اتفاق می‌افتاد باشد. «من به شما حقیقت را می‌گویم که آسمان را باز و فرشتگان خدا را خواهید دید که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند.» پسر انسان، البته، همان عیسی است، همانطور که او خود را اینگونه معرفی

می‌کند». من به شما حقیقت را می‌گویم، آسمان را باز و فرشتگان خدا را خواهید دید که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند».

کجا دیده‌ایم که این فرشتگان از آسمان بالا و پایین می‌روند؟ کجا دیده‌ایم؟ عیسی به چیزی اشاره می‌کند که ترم گذشته در عهد عتیق به آن پرداختیم. کسی یادش می‌آید آن چه بود؟ بله، فرشتگان بالا و پایین می‌روند، این داستان نردبان یعقوب است. داستان نردبان یعقوب که یعقوب در بتل سرش را روی سنگی می‌گذارد و در خواب می‌بیند که این فرشتگان بالا و پایین می‌روند، از نردبان یعقوب بالا و پایین می‌روند. ما در عهد عتیق گفتیم که این یک پلکان زیگورات بود که به بالا می‌رفت و خانه خدا در بالا قرار داشت و فرشتگان بالا و پایین می‌رفتند. بنابراین عیسی وارد دنیای ناتانیل می‌شود و شخصیت او را تشخیص می‌دهد. ناتانیل کمی از این موضوع مبہوت می‌شود و سپس عیسی انگشت خود را درست روی چیزی می‌گذارد که ناتانیل به آن فکر می‌کرد. ناتانیل کاملاً تغییر می‌کند. وقتی شکاک بالاخره متقاعد می‌شود، شکاک کسی است که با هر دو پا به میان می‌پرد. "ربی، تو پسر خدایی". او هر دو پا را روی زمین می‌اندازد و بنابراین می‌بیند که عیسی با این شکاک برخورد می‌کند. برخی از مزایا و برخی از درمان‌های شکاکیت چیست؟ مزایای خاصی برای آن وجود دارد. بسیاری از اوقات شکاکان همه چیز را در فاصله‌ای نزدیک نگاه می‌دارند، و بنابراین شکاک هستند زیرا غیرمتعهد هستند، غیرمتعهد هستند. آنها شخصاً درگیر نیستند. آنها همه چیز را ایمن نگاه می‌دارند. اگر شکاک هستید، لازم نیست واقعاً خودتان را وقف چیزی کنید زیرا اگر شکاک باشید، می‌توانید همه چیز را آشکار نگاه دارید و در امان هستید. بنابراین، اگرچه موضع یک شکاک، اگرچه همیشه به عنوان یک فرد پیشرو و شکاک دیده می‌شود، در واقع یک موضع بسیار ایمن است زیرا به عنوان یک شکاک، به اصطلاح، هیچ پوستی در بازی ندارید. وقتی شکاک هستید، همه چیز ایمن است. شما به عنوان یک منتقد بزرگ عقب می‌ایستید. شما عقب می‌ایستید، کنار می‌روید و بنابراین می‌توانید از همه دیگران انتقاد کنید زیرا هیچ ریسکی نمی‌کنید، اصلاً گردنتان را بیرون نمی‌اندازید. و همینطور شکاکان، اما وقتی یک شکاک ناگهان از حالت بی‌تفاوتی خارج می‌شود، ناگهان درگیر می‌شود و متوجه می‌شود که عیسی مسیح، پسر خداست. او کاملاً تغییر می‌کند و بنابراین این یک داستان جالب با ناتانیل است. اینگونه است که در فصل اول یوحنا، ناتانیل مسیح را می‌شناسد و اینگونه است که عیسی با گفتن این چیزها، ایمان به او را تحریک می‌کند.

### ج. نیقودیموس: جستجوگر مذهبی (یوحنا ۳) [۲۱:۰۸-۸:۱۷]

ب: ترکیب ج؛ ۲۱:۰۸-۸:۱۷؛ نیقودیموس (یوحنا ۳)

حالا، یکی دیگر هست، نیقودیموس و او احتمالاً خیلی معروفتر است. این فصل ۳ انجیل یوحنا است. می‌خواهم در مورد شخصی به نام بتسون تأمل کنم. شخصی هست که این کار را انجام می‌دهد، چیزی که روانشناسی دین نامیده می‌شود. این یک مطالعه کامل و یک رشته کامل است، روانشناسی دین. این شخص

بتسون، به گمانم، در پریستون و به طور سنتی در روان‌شناسی دین، چیزی به نام افراد مذهبی بیرونی وجود دارد. افراد مذهبی درونی. افراد مذهبی بیرونی افرادی هستند که در دین خود با چیزهای بیرونی معنا پیدا می‌کنند. - بنابراین این مانند این است که آنها از نظر برخی از گروه‌های مردم، معنا را در شمایل‌ها و نگاه کردن به شمایل‌ها از بیرون پیدا می‌کنند. برخی از مردم از نظر خواندن کتاب مقدس یا دعا، معنای بیرونی پیدا می‌کنند. کارهای بیرونی که انجام می‌دهید، رفتن به مراسم کلیسا، یک بار، دو بار، سه بار یا چهار بار در هفته. شما کارهای بیرونی انجام می‌دهید و در آن چیزهای بیرونی برای دین خود معنا پیدا می‌کنید. و بنابراین به آنها افراد مذهبی بیرونی گفته می‌شود. آنها در چیزهایی که بیرون از وجودشان است و در آنها مشارکت می‌کنند، معنا پیدا می‌کنند. افرادی با انگیزه ذاتی وجود دارند. افراد ذاتی، افرادی هستند که دین خود را در چیزی بسیار شخصی و خصوصی در درون خود می‌یابند. بنابراین بیرونی و درونی وجود دارد، یک فرد ذاتی از نظر رابطه شخصی‌اش با خدا و معنایی که از دین خصوصی‌اش ناشی می‌شود. بنابراین بیرونی و درونی و به طور سنتی اینگونه است که روان‌ادیان تجزیه می‌شود. بتسون دسته دیگری را مطرح کرد، چیزی که او آن را جستجو محور نامید. بیرونی، درونی و سپس بتسون جستجوگر را اضافه می‌کند. جستجوگر کسی است که در حال تکامل است. برای این شخص، دین یک سفر است، نه بیرونی یا درونی، بلکه - شخصی در حال جستجو است، افرادی در یک سفر و او این کار را انجام می‌دهد. چیزی که می‌خواهم بگویم این است که فکر می‌کنم نیکودیموس یکی از این افراد است. او یک جستجوگر است. او کسی است که سوال می‌پرسد، مطمئن نیست، او در حال کاوش است؛ او به دنبال دین می‌رود. او جستجو می‌کند، به این امید که پیدا کند و از این قبیل چیزها

بنابراین یوحنا ۱: ۳: «و مردی از فریسیان به نام نیکودیموس، عضو شورای حاکم یهود بود.» بنابراین، او نه تنها فریسی بود، بلکه در طبقه حاکم یهود نیز بود. این شخص، فردی صاحب مقام، در شورای حاکم یهود بود. او شب نزد عیسی آمد «حال باید در انجیل یوحنا بفهمید، وقتی یوحنا از نور و تاریکی استفاده می‌کند، یوحنا از «این تصویر استفاده می‌کند و او تفاوت بزرگی بین نور و تاریکی قائل می‌شود. بنابراین وقتی نیکودیموس شب می‌آید، شما به طور خاص برای یوحنا جذابیت ایجاد می‌کنید. او می‌گوید: «ربی، ما می‌دانیم که تو معلمی هستی که از جانب خدا آمده‌ای. زیرا هیچ کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو انجام می‌دهی، انجام دهد اگر خدا با او نباشد.» حال این بسیار باورنکردنی است. وقتی به بیشتر فریسیان فکر می‌کنید، بسیاری از فریسیان در مورد عیسی چه می‌گفتند؟ برای بسیاری از فریسیان، عیسی درست در مقابل آنها معجزات انجام می‌داد. او شیاطین را بیرون راند و نتیجه آنها چه بود؟ نتیجه‌گیری آنها این بود: «او به وسیله‌ی بلزبول، رئیس دیوها، دیوها را بیرون راند.» بنابراین، بسیاری از فریسیان معجزات عیسی را در چهره‌ی آنها می‌دیدند و حتی با وجود معجزات در چهره‌ی آنها، نتیجه می‌گرفتند که او از شیطان است. اما در مورد نیکودیموس اینطور نیست، نیکودیموس آنچه عیسی انجام می‌دهد را می‌بیند و می‌گوید: «ای استاد، ما می‌دانیم که تو معلمی هستی که از جانب خدا آمده‌ای، زیرا هیچ کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو انجام دادی، انجام دهد اگر خدا با او نباشد.»

در پاسخ، عیسی اعلام کرد. به عبارت دیگر، نیکودیموس کاملاً از عیسی تعریف می‌کند، او اینجا چیزهای بسیار مثبتی می‌گوید و هیچ‌کس نمی‌تواند این کارها را انجام دهد مگر اینکه خدا با او باشد. سپس عیسی خیلی سریع با نیکودیموس صحبت می‌کند، شگفت‌انگیز است. در پاسخ، عیسی اعلام کرد: «به شما حقیقت را می‌گویم. هیچ‌کس نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند مگر اینکه از نو متولد شود، از بالا متولد شود.» این از کجا آمده است؟ آیا نیکودیموس در مورد آن سؤال می‌پرسید، نیکودیموس فقط با عیسی صحبت می‌کرد و عیسی پاسخ می‌دهد: «به شما حقیقت را می‌گویم، هیچ‌کس نمی‌تواند پادشاهی را ببیند مگر کسانی که دوباره متولد شده‌اند.» سپس نیکودیموس شروع به پرسیدن سؤال می‌کند. این نوع جهت‌گیری جستجوی او را نشان می‌دهد. وقتی چیزی را نمی‌فهمد، می‌خواهد سؤال بپرسد: «من این را نمی‌فهمم. منظورت چیست؟ چطور ممکن است مردی وقتی پیر شده است، متولد شود؟» «نیکودیموس پرسید.» مطمئناً او نمی‌تواند بار دیگر وارد رحم مادرش شود تا متولد شود. «نیکودیموس بسیار تحت‌اللفظی است. عیسی می‌گوید شما باید دوباره متولد شوید. او می‌گوید صبر کن، من پیرمرد هستم، آیا می‌خواهم به رحم مادرم بخزم، این غیرممکن است. و چطور می‌خواهی این کار را انجام دهی؟ بنابراین نیکودیموس آن را نمی‌فهمد و سپس با پرسیدن سوالاتی به عیسی پاسخ می‌دهد. عیسی پاسخ می‌دهد: «به راستی به تو می‌گویم، هیچ‌کس نمی‌تواند وارد پادشاهی خدا شود مگر اینکه از آب در روح متولد شود. جسم، جسم را به دنیا می‌آورد. روح، روح را به دنیا می‌آورد. نباید از حرف من تعجب کنی که باید دوباره متولد شوی. باد هر جا که بخواهد می‌وزد. و صدایش را می‌شنوی، اما نمی‌توانی بگویی از کجا می‌آید یا به کجا می‌رود. در مورد هر کسی که از روح متولد می‌شود نیز همینطور است.» «ضمناً، اینجا چند بازی در جریان است. کلمه *پنوما* در یونانی، روح و باد می‌توانند یک کلمه باشند. کلمه روح می‌تواند به معنای نفس نیز باشد، می‌تواند به معنای باد نیز باشد. بسیار شبیه به کلمه عبری، در واقع *روا* در عهد عتیق دقیقاً زمینه‌های معنایی مشابهی دارد، می‌تواند روح باشد، می‌تواند باد باشد، یا می‌تواند به معنای نفس باشد. و بنابراین کلمات عیسی با آن بازی می‌کنند.

و سپس او پایین می‌آید، "همچنین است با هر کسی که از روح متولد می‌شود،" "چگونه ممکن است؟" نیکودیموس پرسید. و سپس عیسی مستقیماً به او نزدیک می‌شود، "عیسی گفت: "تو معلم اسرائیل هستی؟ و تو این چیزها را نمی‌فهمی؟ به شما راست می‌گویم، ما از آنچه می‌دانیم صحبت می‌کنیم و به آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، اما شما شهادت ما را نمی‌پذیرید. من با شما از چیزهای زمینی صحبت کرده‌ام و شما ایمان نمی‌آورید. پس چگونه باور خواهید کرد اگر من از چیزهای آسمانی صحبت کنم؟ هیچ‌کس هرگز به آسمان نرفته است، مگر کسی که از آسمان آمده است، پسر انسان. همانطور که موسی مار را در بیابان بلند کرد، پسر انسان نیز باید بلند شود. بنابراین اینجا دوباره می‌بینید که عیسی چه می‌کند؟ با ناتانائیل، عیسی چه کرد؟ عیسی ناتانائیل را به نردبان یعقوب و فرشتگانی که بالا و پایین می‌روند و من خدا نیستم، بلکه پسر انسان هستم، بازگرداند و او را به داستان یعقوب در پیدایش بازگرداند. در اینجا، او با نیکودیموس، او را به اعداد ۲۱ برمی‌گرداند، جایی که مار بر روی تیری بلند شده است. آنها به مار نگاه کردند، مارها نیش زدند و سپس مردم در حال مرگ بودند. آنها به مار نگاه

کردند و زنده ماندند. بنابراین عیسی اکنون از آن متن استفاده می‌کند. بنابراین، در هر دو مورد، هم با ناتانیل و هم با نیکودیموس، آنها را به عهد عتیق، به تصاویر برمی‌گرداند و آن تصاویر را در وضعیت فعلی آنها منعکس می‌کند. و بنابراین، "همانطور که موسی مار را در بیابان بلند کرد، پسر انسان نیز باید بلند شود تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاودان داشته باشد. زیرا خدا جهان را آنقدر دوست داشت که پسر یگانه خود [پسر بی‌نظیر خود] را داد تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نشود، بلکه حیات جاودان داشته باشد. زیرا خدا پسر خود را به جهان فرستاد تا جهان را محکوم کند، بلکه تا جهان را از طریق او نجات دهد." بنابراین هر که به او ایمان آورد، هلاک نخواهد شد." هر که ایمان آورد"، این یکی از متون بزرگ هر کسی است که بخواهد، کسی که به عیسی مسیح ایمان دارد، حیات جاودان می‌یابد. از طریق ایمان و اعتقاد به اوست که انسان نجات می‌یابد.

و هر که چنین کند، هر که چنین کند، «هر که به او ایمان آورد، محکوم نمی‌شود، اما هر که ایمان نیاورد، از پیش محکوم است، زیرا به نام پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است. و حکم این است: نور به جهان آمده است، اما مردم تاریکی را دوست دارند.» آیا تصویر اینجا را می‌فهمید؟ نیکودیموس در شب می‌آید، «نور به جهان آمده است، اما مردم تاریکی را به جای نور دوست دارند، زیرا اعمالشان شرارت‌آمیز بوده است. هر که بدی می‌کند از نور متنفر است و به سوی نور نمی‌آید، از ترس اینکه اعمالش آشکار شود، اما هر که به راستی زیست می‌کند، به سوی نور می‌آید تا به روشنی دیده شود که آنچه می‌کند، آنچه انجام داده است، از طریق خدا انجام شده است.» این نوع نور و تاریکی را ببینید، و عیسی گفت، آمدن مردم در شب، و من فکر می‌کنم در اینجا مفاهیمی برای نیکودیموس وجود دارد.

پس چه اتفاقی می‌افتد، می‌گوید: «بلکه هر که به راستی زیست کند، به سوی نور می‌آید تا آشکارا دیده شود که آنچه کرده است از جانب خدا انجام شده است.» سپس آیه بعدی در مورد پاسخ نیکودیموس چه اتفاقی می‌افتد، آیا نیکودیموس به عیسی ایمان آورد یا به عیسی ایمان نیاورد؟ این جمله عالی را دریافت می‌کنید: زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که هر که به او ایمان آورد، هلاک نشود، بلکه حیات جاودان یابد.» این جمله یوحنا است. آیا نیکودیموس پس ایمان آورد؟ آیا او همان «هر که خواهد بود؟» در فصل ۳ آیه ۲۲، آیه فقط ۱۶:۳ موضوع را تغییر می‌دهد. پس از این، عیسی و شاگردانش به حومه یهودیه رفتند و مدتی را با آنها گذراندند و تعمید دادند. خوب، در دنیا چه اتفاقی برای نیکودیموس افتاد؟ آیا نیکودیموس ایمان آورد یا نیاورد؟ در یوحنا ۳، هیچ سابقه‌ای وجود نداشت که نیکودیموس ایمان آورده باشد. فقط او را حذف می‌کند. او در پایان است، عیسی به نیکودیموس در مورد هر که بخواهد، پیامی می‌دهد. خدا به جهان نیامد تا جهان را محکوم کند، بلکه جهان از طریق او نجات خواهد یافت - نور و تاریکی در نیکودیموس. و سپس از نیکودیموس انتظار نوعی پاسخ مانند ناتانیل را دارید که در آن پاسخی دریافت می‌کنید. «تو پسر خدایی» یا چیزی شبیه به آن از ناتانیل، جمله‌ای بسیار قوی را بیان می‌کند. در مورد نیکودیموس هیچ پاسخی وجود نداشت. عیسی به پایان می‌رسد و سپس تقسیم پاراگراف‌ها

وجود دارد و عیسی در پایین رود اردن در حال غسل تعمید مردم است، یا شاگردانش. بنابراین نیکودیموس حذف می‌شود. واقعاً جالب است، این رهبر یهودیان اینجا است، و برای جستجوگر، پاسخ کجاست؟

فکر می‌کنم بین فصل‌های ۳ و ۴ اتفاقی در حال رخ دادن است و من سعی می‌کنم این دو را از نظر متنی به هم ربط بدهم. و خواهیم دید که متن چگونه بین فصل‌های ۳ و ۴ به عقب و جلو می‌رود. فکر می‌کنم بخشی از این موضوع در این موضوع نقش دارد. اما، من تعجب می‌کنم که آیا بخشی از این موضوع به این دلیل است که نیکودیموس یک جستجوگر است. او یک جستجوگر است. بنابراین نیکودیموس درجا تصمیم نمی‌گیرد. افراد مختلف، چیزی که من سعی می‌کنم با همه این‌ها پیشنهاد کنم این است که عیسی به افراد مختلف ضربه می‌زند و به روش‌های مختلف به آنها نزدیک می‌شود تا ایمان را تحریک کند. با جستجوگر باید به فرد فضا بدهید. او سوال می‌پرسد، او باید این را پردازش کند، او قرار نیست هر دو پا را بپراند. یک شکاک، یک شکاک، شکاک، شکاک، عیسی وارد دنیای او می‌شود، سپس کاملاً به درون آن می‌پرد. او هر دو پا را داخل یا هر دو پا را بیرون دارد. نه با جستجوگر. کوئستر کسی است که با غذایش بازی می‌کند، سوال می‌پرسد، تحلیل می‌کند، در مورد آن فکر می‌کند و تعمق می‌کند. او آماده نیست که درجا تصمیم بگیرد. و هیچ تصمیمی اینجا و اکنون گرفته نشده است. اگر به فصل 19 آیه 39 مراجعه کنید، می‌دانیم. چه کسی پس از مرگ عیسی ظاهر می‌شود؟ چه کسی ظاهر می‌شود تا از جسد او مراقبت کند؟ آنها نیکودیموس و یوسف رومه هستند. ظاهراً نیکودیموس، که عضو اصلی شورای یهود بود و من هم تعجب می‌کنم که آیا برخی از چیزهایی که ما در مورد آنچه در سنهدرین یهود، شورایی که عیسی را محکوم می‌کرد، می‌دانیم، در واقع از طریق نیکودیموس که در آن شورا بود، آمده است. و بنابراین ممکن است در اینجا داستانی درونی داشته باشیم که عمده‌تاً از طریق نیکودیموس است، اما نیکودیموس و یوسف رومه، مرد ثروتمندی که مقبره خود را برای دفن عیسی داد. نیکودیموس و یوسف رومه در پایان کتاب یوحنا در فصل 19 برای دفن عیسی ظاهر می‌شوند. اما نکته جالب این است که در اینجا هیچ پاسخی در فصل ۳ وجود ندارد. ما باید تا فصل ۱۹ آیه ۳۹ صبر کنیم تا بفهمیم چه اتفاقی برای نیکودیموس افتاده است. بنابراین، افراد مختلف، پاسخ‌های مختلف، در هر دو مورد، عیسی آنها را به عهد عتیق برمی‌گرداند، چه نردبان یعقوب برای ناتانیل باشد، یا قرار دادن یک مار بر روی یک تیر، نگاه کردن و ایمان آوردن و شفا یافتن و زندگی کردن، چیزی شبیه به موسی. و بنابراین عیسی، هر دو بار، آنها را به عهد عتیق برمی‌گرداند.

د. زن سامری در کنار چاه (یوحنا ۴) [۲۱:۰۸-۵۰:۳۲]

؛ 35:23-21:08؛ زن کنار چاه (یوحنا 4) DE: ج

خب حالا در مورد این سومی چطور؟ زن سامری. او کاملاً در تضاد است؛ اول از همه، او یک زن سامری است. پس شما نیکودیموس را دارید، نیکودیموس از طبقه حاکم بالا است، او یک فریسی است و در شورای یهود است. در اینجا شما زنی را دارید که اهل سامره است، او فقط یک زن معمولی معمولی نیست؛ او یک

زن سامری است. بنابراین او پایین‌ترین طبقه است، قبلاً گفتیم که بین یهودیان و سامری‌ها تنش وجود دارد. او یک بیگانه است، در حالی که نیکودیموس یک خودی است. او یهودی است، او بسیار یهودی است و رهبر یهودیان است. حالا شما با این زن سامری کاملاً بیگانه هستید. جالب است که ببینید چگونه عیسی با او می‌رقصد. با نیکودیموس، نیکودیموس وارد می‌شود، عیسی مطمئناً معلم بزرگ خدا و همه این چیزهای خوب است. عیسی می‌گوید: "شما باید دوباره متولد شوید". عیسی واقعاً با نیکودیموس تند و مستقیم برخورد می‌کند. و بعد، «تو همه این چیزها را نمی‌فهمی؟» «یکی از مشکلاتی که نیکودیموس داشت چیست؟ او معلم بزرگی در اسرائیل است و نزد عیسی می‌آید و عیسی می‌گوید که تو این چیزها را نمی‌فهمی. بنابراین نیکودیموس باید بگوید: «نه، من نمی‌فهمم.» چیزی که برای یک رهبر واقعاً سخت است بگوید این است که بگوید: «من نمی‌دانم.» بنابراین عیسی او را به نوعی به گفتن این حرف سوق می‌دهد. سپس عیسی می‌گوید: «تو می‌دانی که تو یک رئیس بزرگ هستی و حتی برخی از این چیزهای اساسی را هم نمی‌دانی.» فکر می‌کنم اتفاقی که می‌افتد این است که باید فروتن باشی. بنابراین نیکودیموس باید از غرور خود پایین بیاید و متوجه شود که «من این چیزهایی را که در موردشان صحبت می‌کنی نمی‌دانم.» می‌دانم وقتی برای اولین بار شروع به تدریس کردم، واقعاً ترسیده بودم. وحشت داشتم که دانش‌آموزی از من سوالی بپرسد که جوابش را ندانم. و حالا، همانطور که سال‌هاست تدریس می‌کنم، وقتی دانش‌آموزان از من سوال می‌کنند، معمولاً فوراً جواب‌هایی از خودم می‌سازم. من سریع‌تر هستم و چیزها را بیشتر می‌فهمم، بنابراین می‌توانم چیزهایی از خودم بسازم. اما توجه کنید، من گفتم، "من چیزهایی از خودم می‌سازم" و اگر واقعاً با دانش‌آموزان صادق باشم، و سعی می‌کنم باشم، بارها می‌گویم، اولین چیزی که از دهانم خارج می‌شود این است که "من جواب این سوال را نمی‌دانم"، اگر آنها یک سوال واقعاً خوب و سخت پرسیده باشند. من نمی‌دانم، اما بعد به آنها می‌گویم، من چیزی از خودم می‌سازم زیرا خلاق هستم و زیاد در مورد چیزها فکر می‌کنم، بنابراین، اما به هر حال گفتن "من نمی‌دانم" واقعاً چیز مهمی برای یک رهبر و یک معلم است که بتواند بگوید و اجازه دهد که اینطور بماند.

اما حالا در مورد این زن سامری چطور؟ بگذارید داستان را اینجا بخوانم. حالا، «او مجبور بود به سامره برود، بنابراین به شهری در سامره به نام سوخار فرود آمد. چاه یعقوب اینجا است، یعقوب به سرزمین فلسطین رفت و در آنجا چاهی داشت. نزدیک آن قطعه زمین، یعقوب به پسرش یوسف داده بود. چاه یعقوب آنجا بود و عیسی، خسته از سفر، کنار چاه نشست. حدود ساعت ششم بود.» «یادتان هست که چطور به شما گفتم یوحنا این جزئیات را مطرح می‌کند.» حدود ساعت ششم بود، بنابراین الان حدود ظهر است و درست همانجا بعد از ظهر است. آنها روز خود را در راه ساعت ۶ صبح که خورشید طلوع می‌کند شروع می‌کنند. روز آنها از زمانی شروع می‌شود که خورشید طلوع می‌کند. بنابراین ساعت ۶ تا ظهر، ساعت ششم خواهد بود. وقتی زن سامری برای کشیدن آب آمد، عیسی به او گفت: «به من آب می‌دهی؟» «بنابراین، عیسی هیچ سوال فلسفی یا چیزی از او نمی‌پرسد، او به سادگی از او کمی آب می‌خواهد. او تشنه است؛ او خسته است؛» «می‌توانم کمی آب بنوشم؟»

شاگردانش برای خرید غذا به شهر رفته بودند. بنابراین هیچ شاگردی آنجا نیست، شاگردان به شهر رفته بودند. عیسی با زن سامری تنهاست.

زن سامری به او گفت، حالا عیسی فقط این سوال را پرسید که «می‌توانم کمی آب بنوشم؟» (و آن زن - حالا، در مورد نیکودیموس، عیسی با نیکودیموس خیلی تند برخورد می‌کند. حالا این زن است که با عیسی تند برخورد می‌کند. پس زن سامری به او گفت: «تو یهودی هستی و من یک زن سامری هستم. چطور می‌توانی از من آب بخواهی؟») «یهودیان با سامریان معاشرت نمی‌کنند. (نکته‌ی کوچکی در کتاب مقدس): «یهودیان با سامریان معاشرت نمی‌کنند» (پس چطور می‌توانی از من آب بخواهی در حالی که تو یهودی هستی و من نجس هستم؟ من یک زن سامری هستم «بنابراین او خیلی تند برخورد می‌کند، درست در چهره‌ی عیسی که به این موضوع برمی‌گردد، عیسی به او پاسخ می‌دهد»: اگر می‌دانستی موهبت خدا چیست و چه کسی است، چه کسی از تو آب «می‌خواهد، از او درخواست می‌کردی و او به تو آب زنده می‌داد

حالا این عبارت «آب زنده»، اگر یهودی باشید، و عیسی به زبان آرامی صحبت می‌کرد، مسلماً «ماییم هاییم» می‌شد، و همه شما می‌دانید که مردم یهود وقتی می‌خواهند به سلامتی خود چیزی بنوشند، می‌گویند «لایم» «لایم به معنی «زندگی بخشیدن» است. بنابراین، ماییم هاییم آب زنده است. عیسی در مورد ماییم هاییم آب زنده صحبت می‌کند. امروز وقتی می‌گویید «آب زنده»، منظور «آب جاری» است. حالا او به سمت چاهی می‌رود تا آب بیاورد، عیسی می‌گوید: «من می‌توانم به شما آب زنده بدهم» «زن گفت: آقا، شما چیزی برای کشیدن ندارید و چاه عمیق است. از کجا می‌توانید این آب زنده را بیاورید؟ آیا شما بزرگتر هستید؟» - حالا این را بررسی کنید، او اینجا اشاره‌هایی دریافت می‌کند. «آیا شما از پدر ما یعقوب بزرگتر هستید؟ چه کسی چاه را به ما داد و خودش از آن نوشید، همچنین پسرانش، «پسران یعقوب، که دوازده قبیله اسرائیل هستند،» و همچنین پسران و گله‌ها و رمه‌هایش «عیسی پاسخ داد: هر که از این آب بنوشد، دوباره تشنه خواهد شد، اما هر که از آبی که من می‌دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد. آبی که من به او می‌دهم، در او چشمه‌ای از آب خواهد شد که تا حیات جاودان می‌جوشد «آیا می‌بینید که یوحنا چگونه به این مضمون حیات جاودان ادامه می‌دهد؟» زن به او گفت: آقا، این آب را به من بده تا تشنه نشوم و مدام برای کشیدن آب نیایم. من اینجا می‌آیم تا آب بکشم «زن می‌گوید: عالی است. من نمی‌خواهم همیشه اینجا باشم و آب بیاورم. این مرد می‌تواند به من آب بدهد؛ دیگر هرگز تشنه نخواهم شد. این بهترین چیز خواهد بود «این پاسخ عیسی بود، او می‌پرسد، بنابراین عیسی او را وسوسه کرده است». کمی از این آب به من بده تا دیگر مجبور نباشم به اینجا بیایم «و سپس عیسی می‌گوید: کمی از آن آب می‌خواهی؟» «سوال بعدی او این است، او به او گفت: برو شوهرت را صدا کن و برگرد «عیسی حالا دارد وارد زندگی این زن می‌شود. او او را معتاد کرده، او به این آب علاقه‌مند است و عیسی گفت: برو شوهرت را صدا کن «زن پاسخ داد: من شوهر ندارم «عیسی گفت: حق با توست که می‌گویی شوهر نداری. واقعیت این است که تو پنج شوهر داشته‌ای و مردی که الان با او ازدواج کرده‌ای - منظورم این است که مردی که الان داری

شوهر تو نیست. حرف تو کاملاً درست است «زن گفت»: «آقا، می‌بینم که تو پیامبری «این مرد از کجا می‌داند که من پنج شوهر داشته‌ام و مردی که الان با او زندگی می‌کنم شوهر من نیست؟ تو حتماً پیامبری

پدران ما «و سپس دوباره یک سوال الهیاتی از او می‌پرسد تا او را منصرف کند»: پدران ما در این کوه «عبادت می‌کردند، اما شما یهودیان ادعا می‌کنید که جایی که ما باید عبادت کنیم در اورشلیم است.» سپس عیسی اعلام کرد: «ای زن، باور کن زمانی فرا می‌رسد که پدر را نه در این کوه و نه در اورشلیم پرستش خواهید کرد.» چیزی شبیه به یک جمله نبوی: «شما سامری‌ها چیزی را می‌پرستید که نمی‌دانید. ما چیزی را می‌پرستیم که می‌دانیم نجات از یهودیان است.» عیسی از یهودی بودن خود کوتاه نمی‌آید. «با این حال، زمانی فرا می‌رسد «و این زیباست»: با این حال، زمانی فرا می‌رسد و اکنون فرا رسیده است که پرستندگان حقیقی، پدر را در روح و حقیقت پرستش خواهند کرد، زیرا آنها همان پرستندگانی هستند که پدر به دنبال آنهاست. خدا روحی است، بی‌نهایت، ابدی، تغییرناپذیر «این اعتراف وست‌مینستر است». خدا روح است و پرستندگانش باید در روح و حقیقت پرستش کنند «زن سپس می‌گوید»: «من می‌دانم که مسیح معروف به مسیح [مسیح اصطلاح عبری و کریست اصطلاح یونانی است] می‌آید و وقتی بیاید همه چیز را برای ما توضیح خواهد داد.» حالا، می‌خواهم در مورد عیسی فکر کنید. مردم، وقتی عیسی می‌پرسد، می‌دانید، «تو که هستی عیسی؟» عیسی همیشه به نوعی این پاسخ را به آنها می‌دهد که کاملاً سراسر است نیست و می‌گوید: «مردم می‌گویند من که هستم؟ می‌دانید و او همینطور ادامه می‌دهد. خیلی جالب است که او چگونه به این زن پاسخ می‌دهد. می‌دانم که مسیح معروف به مسیح می‌آید، وقتی او بیاید همه چیز را توضیح خواهد داد.» و سپس عیسی اعلام کرد، [و می‌خواهم شما یک عبارت واضح‌تر در تمام کتاب مقدس پیدا کنید، در مورد آن فکر کنید.] عیسی می‌گوید: «من که با شما صحبت می‌کنم، او هستم.» او می‌گوید: «من می‌دانم وقتی مسیح، مسیح، بیاید، این کارها را انجام خواهد داد.» عیسی به او گفت: «من که با شما صحبت می‌کنم، او هستم.» این یکی از واضح‌ترین اظهاراتی است که نشان می‌دهد عیسی مسیح است، مسیح موعود در هر کجای کتاب مقدس، همانطور که در پاسخ به سوال این زن سامری آمده است. به عبارت دیگر، او این کار را برای نيقوديموس که یک جوینده است انجام نمی‌دهد، و بنابراین نيقوديموس سوالاتی می‌پرسد و به نوعی در مورد چیزهایی فکر می‌کند. زن سامری می‌آید و می‌گوید، ما در مورد مسیح می‌دانیم و عیسی او را به فکر کردن و تعمق وا نمی‌دارد. او بلافاصله می‌گوید: «من کسی هستم که با تو صحبت می‌کنم، بله، بله، من همین هستم. من مسیح هستم؛ من مسیح هستم»، یک جمله‌ی رک و صریح. قیافه را به یاد بیاورید، «تو کیستی؟» و عیسی، در سکوت مطلق، دقیقاً به او نمی‌گوید و سپس خود را به عنوان پسر انسان که از آسمان می‌آید توصیف می‌کند. اما در اینجا، به زن سامری می‌گوید: «من مسیح هستم، مسیح.» یک جمله‌ی باورنکردنی در اینجا

پس زن سامری، چه اتفاقی می‌افتد؟ شاگردان برمی‌گردند و درست همان موقع شاگردان برمی‌گردند و از اینکه او را در حال صحبت با زن می‌بینند، شگفت‌زده می‌شوند. اما هیچ‌کس نمی‌پرسد چه می‌خواهی یا چرا با او صحبت می‌کنی. سپس، زن کوزه آب خود را رها می‌کند و به شهر برمی‌گردد و به مردم می‌گوید: «بیباید مردی را

ببینید که هر آنچه را که من انجام داده بودم به من گفت «چه جمله‌ای از این زن. مردم شهر، شهر کوچک، همه او را می‌شناختند. این مرد بیرون می‌آید، این مرد همه چیز را به من گفته است. آیا این می‌تواند مسیح باشد؟ آنها به شهر بیرون می‌آیند و به سمت او می‌روند. در همین حال، سامری‌ها در آیه ۳۹ برمی‌گردند». و بسیاری از سامری‌ها از آن شهر به خاطر شهادت آن زن به او ایمان آوردند «این زن، داستان شگفت‌انگیزی است. او یکی از اولین مبلغان می‌شود. او برمی‌گردد و فرستاده می‌شود. او رسول سامری‌ها است و به سامری‌ها شهادت می‌دهد. شاگردان برای خرید غذا به شهر می‌روند. آنها با غذا برمی‌گردند. این زن به شهر می‌رود. او انجیل را به شهر می‌برد و در آن آمده است»: بسیاری از سامریان شهر به خاطر شهادت آن زن به او ایمان آوردند. او هر آنچه را که من انجام داده بودم به من گفت. بنابراین وقتی سامریان نزد او آمدند، از او خواستند که نزد آنها بماند. و او دو روز ماند و به خاطر سخنانش، بسیاری دیگر ایمان آوردند «باز هم، تأکید یوحنا بر ایمانداران و ایمان آوردن است. و بنابراین در اینجا این زن سامری را داریم که سامریان را معرفی می‌کند. ضمناً، وقتی به کتاب اعمال رسولان می‌رسیم، بسیار جالب است. در کتاب اعمال رسولان، سامریان به عنوان مسیحیان در کتاب اعمال رسولان ظاهر می‌شوند، که احتمالاً تا حد زیادی از وضعیت اینجا ناشی شده‌اند.

#### ه. مقایسه روایت‌های نیکودیموس و زن سامری [35:23-32:50]

بنابراین می‌خواهم مقایسه‌ای کوچک بین نیکودیموس و این زن سامری انجام دهم. فکر می‌کنم در فصل ۳ و ۴ این روابط بین متنی بین آنها وجود دارد. و بنابراین مثلاً متوجه می‌شوید که نیکودیموس فردی با جایگاه اجتماعی بالا است. آن زن فردی با جایگاه اجتماعی پایین است. نیکودیموس با عیسی بسیار مودب است و می‌گوید: ای، تو معلم اسرائیل هستی «و اینگونه ادامه می‌دهد. عیسی با لحنی تند و بسیار تند پاسخ می‌دهد. او می‌گوید: «هی، دوباره متولد شو». نیکودیموس می‌گوید: «این از کجا آمده؟» «چطور می‌توانم این کار را انجام دهم؟ عیسی با لحنی تند و از برخی جهات، با بی‌تفاوتی پاسخ می‌دهد. عیسی با زن سامری، عیسی با زن سامری بسیار مودب است و می‌گوید: «می‌توانم کمی آب بنوشم؟» «اما زن با لحنی بسیار تند پاسخ می‌دهد». «چطور، بله، تو یک یهودی از آن پایین هستی، چطور از من، یک زن سامری، آب می‌خواهی؟» «بنابراین زن با لحنی بسیار تند پاسخ می‌دهد. نیکودیموس سوالات، سوالات و سوالات زیادی می‌پرسد. او یک جوینده است و بنابراین سوال می‌پرسد. از سوی دیگر، عیسی از زن سوال پرسید». «می‌خواهی بروی و شوهرت را بیاوری؟... او، تو پنج تا داشتی». «بنابراین عیسی از زن سوال پرسید، در حالی که نیکودیموس سوال‌ها را پرسید.

در داستان نیکودیموس، داستان با تردید نیکودیموس به پایان می‌رسد و داستان به طور ناگهانی تمام می‌شود. شما حتی در پایان پاسخی از نیکودیموس نمی‌شنوید. عیسی فقط این را می‌گوید: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که هر که به او ایمان آورد، هلاک نشود، بلکه حیات جاودان یابد». سپس داستان به پایان می‌رسد. شما نمی‌دانید که برای نیکودیموس چه اتفاقی افتاده است. باید تا فصل ۱۹ صبر کنید تا با نیکودیموس بفهمید. او یک

جوینده است. زن، نه تنها در مورد عیسی اظهاراتی می‌کند، بلکه می‌گوید: «تو مسیح هستی» عیسی می‌گوید: من همین هستم. من مسیح و مسیح هستم «زن شاهد عیسی می‌شود. او به این شهر سامره و شهر سوخار در آنجا» می‌رود. او شاهد عیسی می‌شود. و بنابراین این کمی جالب است. نیکودیموس، در پایان کتاب متوجه می‌شویم که او و یوسف اهل رامه، بدن مسیح را می‌گیرند و او از عیسی دفاع می‌کند. اما سامری‌ها، در کتاب اعمال رسولان، تا حد زیادی احتمالاً به بذریه‌های اولیه‌ای که توسط این زن سامری که عیسی با او صحبت کرد کاشته شد، واکنش نشان می‌دهند. بنابراین فکر می‌کنم این تعامل بین فصل ۳، داستان نیکودیموس، و داستان زن سامری وجود دارد. این بازی بین این دو و نوعی بازی بین متنی در جریان است.

### و. تصویرسازی‌های شخصیتی: زن زناکار [۲۳:۳۵-۳۴:۴۱]

#### ؛ 23:35-34:41؛ زن زناکار (یوحنا 8:F) د ترکیب

حالا، می‌خواهم خیلی سریع به چند شخصیت دیگر بپردازم، و بعد می‌خواهم به طور کامل‌تر روی توماس تمرکز کنم. روایت زن زناکار یا پریکوپ، و بگذارید این یکی را از ذهنم بیرون کنم تا سرعت کار را بیشتر کنم. این در فصل ۷:۵۳ تا ۸:۱۱ است، بنابراین اساساً اوایل فصل ۸ است. این پریکوپ، این داستان، در مورد زنی که در حال زنا دستگیر شده است، وجود دارد. یادتان هست فریسیان این زن را که در حال زنا دستگیر شده بود، آوردند. آنها او را نزد عیسی و موسی آوردند و ادعا کردند که در قانون آمده است که این زن در حال زنا دستگیر شده است، باید سنگسار شود. نظرت در مورد عیسی چیست؟ آنها سعی می‌کنند او را به دام بیندازند زیرا اگر عیسی بگوید او را سنگسار کنید و بکشید، او علیه رومیان عمل می‌کند زیرا رومیان اجازه کشتن کسی توسط خود یهودیان را نمی‌دادند. آنها باید این کار را از طریق تأیید رومیان انجام می‌دادند، بنابراین اگر او بگوید او باید سنگسار شود، پس علیه روم عمل می‌کند. اگر او بگوید که او نباید سنگسار شود، پس او با سنت یهود مخالفت کرده است زیرا آنها به موسی استناد می‌کنند که گفته است او باید سنگسار شود. بنابراین در هر صورت، آنها او را به دام انداخته‌اند.

خب، عیسی چه کار می‌کند؟ «آن که کامل است، اولین سنگ را بیندازد.» سپس عیسی چیزی روی زمین می‌نویسد و همه تصور کرده‌اند که عیسی چه چیزی روی زمین نوشته است. برخی می‌گویند عیسی زنانی را که این مردان با آنها همخانه بودند نوشته است و انواع چیزهایی که مردم می‌گویند عیسی روی زمین نوشته است. اما، نیازی به گفتن نیست که عیسی گفت: «آن که کامل است، اولین سنگ را بیندازد.» سپس آن متن جالب می‌گوید: همه می‌روند، از پیر به جوان. همه می‌روند، از پیر به جوان «تفاوت بین یک پیرمرد و مرد جوان چیست؟ مرد مسن‌تر از پیچیدگی‌های زندگی و خرد و از این قبیل چیزها آگاه است. مردان جوان شاید سنگ‌ها را برمی‌داشتند و آماده بودند تا او را سنگسار کنند، واقعاً عصبانی بودند. بنابراین او یک زناکار است و باید بمیرد. و او در شور و

اشتیاق شدیدی است و این شور و اشتیاق شدید به دفاع از حقیقت می‌رود. یک فرد مسن‌تر متوجه می‌شود که «هی، اگر به لطف خدا نبود، من می‌رفتم.» بنابراین افراد مسن‌تر می‌روند.

سرانجام، عیسی تنها با آن زن تنها ماند. و وقتی زن به بالا نگاه کرد، بگذارید این را بخوانم چون فکر می‌کنم این موضوع جالبی است، تعامل بین عیسی و آن زن. این در فصل ۸ است، و بگذارید همینجا ادامه دهم. او راست ایستاد و به آنها گفت: «اگر کسی از شما بی‌گناه است، سنگ اول را بزند.» او خم شد و روی زمین نوشت. ما نمی‌دانیم آن چه بود. در این هنگام، کسانی که شنیدند، یکی‌یکی، اول بزرگترها، رفتند تا اینکه عیسی تنها با آن زن باقی ماند که هنوز آنجا ایستاده بود. عیسی راست ایستاد و از او پرسید: «زن، آنها کجا هستند؟ آیا کسی تو را محکوم نکرده است؟» او گفت: «هیچ‌کس آقا.» و عیسی این نظر را می‌دهد و این نظر واقعاً سختی است، به نظرم. من هم تو را محکوم نمی‌کنم.» «آیا کسی تو را محکوم نکرده است؟» او گفت: «هیچ‌کس آقا. من هم تو را محکوم نمی‌کنم.» عیسی اعلام کرد: «برو. زندگی گناه‌آلودت را رها کن.» برخی گفته‌اند که این متن اساساً مربوط به این زن زناکار است که در انجیل یوحنا از فصل ۷:۵۳ تا ۸:۱۱ و بخش آغازین فصل ۸ آمده است. اگر به کتاب مقدس خود نگاه کنید، متوجه خطوطی خواهید شد که از این متن عبور می‌کنند و آن را خط می‌زنند. این متن در NIV برخی از بهترین و قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی ما یافت نمی‌شود. واقعیت این است که این داستان در برخی از نسخه‌های خطی در لوقا یافت می‌شود. و در لوقا، همین داستان در لوقا ۲۱ بود. بنابراین، این نوعی داستان شناور یا داستانی شناور است که به نظر می‌رسد به لوقا می‌رسد و سپس در یوحنا به پایان می‌رسد. بنابراین، اکثر مردم اذعان دارند که این داستان در نهایت یک داستان معتبر است.

اما در موردش فکر کن، تو یک راهب هستی. فرض کن تو یک راهب در قرون وسطی هستی و داری کتاب مقدس را کپی می‌کنی. تو به مجرد و فقر سوگند خورده‌ای، بنابراین به مجرد سوگند خورده‌ای و ناگهان داری در مورد این زن زناکار می‌نویسی. عیسی رو به زنی که در حال زنا دستگیر شده می‌کند و می‌گوید: «من هم تو را محکوم نمی‌کنم.» تو می‌گویی یک دقیقه صبر کن، من به مجرد سوگند خورده‌ام و ناگهان می‌گویی عیسی چطور می‌تواند به این زن زناکار بگوید که او را محکوم نمی‌کند؟ منظورم این است که او یک زن زناکار است. به نظر من می‌توانم راهبان و دیگر کاتبان را ببینم که این داستان را مطرح می‌کنند. نمی‌توانم تصور کنم که کاتبان این داستان را مطرح کنند؛ با این حال، می‌توانم تصور کنم که آنها آن را مطرح می‌کنند. بنابراین چیزی که من پیشنهاد و قرار دادن NIV می‌کنم این است که این داستان مشروع است. فکر می‌کنم در واقع قرار دادن آن مانند نسخه سطرهایی که به شما می‌گویند در بهترین نسخه خطی ما نیست، بلکه قرار دادن آن به این دلیل است که فکر می‌کنم یک داستان مشروع درباره عیسی است. بنابراین، این داستان زن زناکار است، "من هم تو را محکوم نمی‌کنم" و این داستان در جاهای مختلف پخش شده است. این در نسخه‌های خطی مختلف در جاهای مختلف، در واقع در لوقا یافت می‌شود. بنابراین این داستان زن زناکار و آن نوع متنی است که آنها در آنجا دارند ۲۱

مرد نابینا، داستان زیبایی است. این مرد نابینای مادرزاد، عیسی گل و لای برمی‌دارد، آنها را به چشمانش می‌چسباند و به او می‌گوید که به حوض سیلوحا برود، تمام راه را از کوه معبد تا حوض سیلوحا. احتمالاً حدود نیم مایل در سرازیری سرگردان بوده و از میان همه چیز عبور کرده است، او نابینا با عصایش پایین می‌رود و آن را در حوض سیلوحا می‌گیرد و می‌شوید و سپس به نزد عیسی برمی‌گردد، آن مرد می‌تواند ببیند. سپس به جای اینکه مردم از دیدن این مرد هیجان‌زده شوند و طنز بزرگی در اینجا وجود دارد. مردی که نمی‌تواند ببیند، اکنون می‌بیند و عیسی می‌آید و مرد نابینا در نهایت به ایمان آوردن به عیسی هدایت می‌شود. مرد نابینا اکنون می‌تواند ببیند، اما فریسیانی که می‌توانند ببینند به دلیل رد عیسی توسط خودشان نابینا هستند. بنابراین شما این بازی را بین مرد نابینایی که می‌بیند و مردم بینایی که نمی‌بینند، می‌بینید. به هر حال، فصل ۹ یوحنا داستان مرد نابینا، مرد نابینای گلی است که بسیار جالب است.

### ز. تصویرسازی شخصیت‌ها: توماس [۴۱:۳۰-۵۰:۵۰]

؛ ۴۱:۳۴-۴۶:۵۷ توماس در یوحنا GH ۵ ترکیب

اما می‌خواهم در ادامه روی توماس، به عنوان شکاک، تمرکز کنم. این آخرین تصویرسازی ما از شخصیت خواهد بود. اینکه توماس اینقدر منفی به تصویر کشیده شده، من را آزار می‌دهد. هر وقت کلمه توماس را می‌گویم، کلمه بعدی که به ذهن شما می‌رسد چیست؟ توماس شکاک. می‌خواهم به برخی از متون دیگری که در اینجا به توماس اشاره شده است نگاهی بیندازم، زیرا او در دو متن دیگر قبل از آن متن آخر که در آن شک می‌کند، آمده است. می‌خواهم به او نگاه کنم و بگویم که به نظر من، او بد جلوه داده شده است. بنابراین، می‌خواهم اول از همه به یوحنا ۱۴ نگاه کنم و سپس واکنش توماس به عیسی را بخوانم. این فصل ۱۴ است و من با آیه اول آنجا شروع می‌کنم. می‌گوید: «دل‌هایتان مضطرب نشود»، این عیسی است که می‌گوید: «به خدا توکل کنید، به من نیز توکل کنید. در خانه پدرم اتاق‌های زیادی وجود دارد»، در کینگ جیمز قدیمی کمی بهتر است. می‌گوید: «در خانه پدرم عمارت‌های زیادی وجود دارد.» بنابراین مردم خوب فکر می‌کنند «در خانه پدرم عمارت‌های زیادی هست، این خوب است، ما یک عمارت در بهشت خواهیم داشت.» درست است، اما در واقع این ترجمه دقیق‌تر است «زیرا در خانه پدرم اتاق‌های زیادی وجود دارد. اگر چنین نبود، به شما می‌گفتم. من به آنجا می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم، و اگر بروم و مکانی برای شما آماده کنم، برمی‌گردم و شما را با خود می‌برم تا شما نیز جایی باشید که من هستم.» این یک جمله زیباست، عیسی برمی‌گردد و ما می‌توانیم جایی باشیم که او هست. شما راه «جایی را که من می‌روم می‌دانید»

حالا مشکل چیست؟ توماس به او گفت: «خداوندا، ما نمی‌دانیم کجا می‌روی. پس چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟» «توماس کنجکاو است. وقتی چیزی را که عیسی گفته است نمی‌فهمد، می‌گوید: «شما همه راه را می‌دانید.» توماس می‌گوید: «یک دقیقه صبر کن، خداوندا، ما نمی‌دانیم کجا می‌روی، پس چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟»

سپس عیسی به توماس پاسخ می‌دهد: «من راه، حقیقت و حیات هستم. هیچکس جز از طریق من نزد پدر نمی‌آید.» این یکی از باورنکردنی‌ترین جملات کتاب مقدس است، اینطور نیست؟ «من راه، حقیقت و حیات هستم.» توماس می‌گوید: «ما راه را نمی‌دانیم.» این جمله چگونه به وجود آمد: «من راه، حقیقت و حیات هستم، هیچکس جز از طریق من نزد پدر نمی‌آید.» آن جمله، آن جمله باورنکردنی عیسی پاسخی به سوال توماس بود. بنابراین توماس کنجکاو می‌شود و عیسی پاسخ می‌دهد: «من راه، حقیقت و حیات هستم. هیچکس جز از طریق من نزد پدر نمی‌آید. اگر واقعاً مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید. از این پس، او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.» بنابراین آن جمله‌ی عالی: «من راه، حقیقت و حیات هستم» (در پاسخ به سوال توماس می‌آید. بنابراین می‌خواهم بگویم): از تو متشکرم توماس که این سوال را پرسیدی.» یوحنا فصل ۱۴ آیه ۶، یکی از بزرگترین جملات در تمام کتب مقدس. «من راه، حقیقت و حیات هستم»

حالا کمی برگردیم بالا. برگردیم به یوحنا ۱۱. این داستان لازاروس است. لازاروس می‌میرد و شما مریم و مرتا و خواهرانش را به یاد می‌آورید. همه آنها از دیر آمدن عیسی ناراحت هستند و از این قبیل چیزها. خوب، شاگردان، یکی از چیزهایی که در یوحنا ۱۱ در موردش صحبت نکردیم این است که شاگردان می‌ترسند با عیسی به بیت عنیا بروند. لازاروس بیمار است و در حال مرگ است؛ او در بیت عنیا خواهد مرد. حالا بیت عنیا کجاست؟ اورشلیم اینجا واقع شده است؛ بیت عنیا در پشت کوه زیتون قرار دارد. بنابراین اساساً اتفاقی که می‌افتد این است که شما از اریحا از طریق بیابان بالا می‌آید و از کوه زیتون بالا می‌روید و بیت عنیا آنجاست. وقتی از تپه عبور می‌کنید و فقط چند صد یارد، سیصد و چهارصد یارد است. از تپه عبور می‌کنید و سپس پایین می‌آید و اورشلیم آنجاست. وقتی بالای کوه زیتون هستید، حدود ۲۷۰۰ فوت بالاتر هستید. اورشلیم اینجا حدود سیصد یا چهارصد فوت پایین‌تر است. بنابراین اساساً شما به آنجا به دره قدرون و سپس به کوه معبد می‌رسید. بنابراین، یکی از بهترین مناظر کوه معبد در اورشلیم از کوه زیتون است زیرا کوه زیتون مشرف به کوه معبد است.

بنابراین شاگردان از رفتن به بیت عنیا تا سر حد مرگ می‌ترسند، زیرا بیت عنیا در فاصله‌ای قرار دارد که تا اورشلیم سنگ پرتاب می‌شود؛ ما داریم در نیم مایلی یا یک مایلی اورشلیم و از معبد صحبت می‌کنیم. آخرین باری که عیسی در اورشلیم بود، آنها فقط می‌خواستند آنها را بکشند. و بنابراین شاگردان می‌گویند: «عیسی، لازاروس، او در بیت عنیا است، اما عیسی، عیسی، آخرین باری که آنجا بودی، آنها سعی کردند تو را بکشند. پس بیایید اینجا خیلی زود به اورشلیم برویم.» بنابراین شاگردان از رفتن با عیسی می‌ترسند.

حالا می‌خواهم به حرف‌های توماس گوش دهید. آیا این شبیه شک کردن به توماس است؟ حالا پاسخ توماس این است: «اما ای استاد، آنها گفتند: اما ای استاد، اندکی پیش یهودیان سعی کردند تو را سنگسار کنند، و با این حال تو می‌خواهی به آنجا برگردی؟» بنابراین او به صراحت به آنها گفت: «لازاروس مرده است و به خاطر شما خوشحالم که آنجا نبودم تا ایمان بیاورید» [باز هم تأکید بر ایمان] خوشحالم که آنجا نبودم تا ایمان بیاورید. اما بیایید پیش او برویم.» شاگردان ترسیده‌اند. او دفعه قبل نزدیک بود کشته شود.» پس توماس، دیدیموس

"[دوقلو]" را به بقیه شاگردان گفت: «ببایید ما هم برویم، یا ببایید ما هم برویم تا با او بمیریم» (یوحنا 11:16). (با شک به توماس، این مرد شجاعت دارد. او می‌گوید: «بله، عیسی به آنجا می‌رود. او دوست ماست؛ او نباید تنها به آنجا برود. ما با او خواهیم رفت. اگر قرار است او آنجا بمیرد، ما هم با او خواهیم مرد. ببایید بچه‌ها برویم و با عیسی برویم.» این توماس شجاع است.» ما با عیسی خواهیم رفت و خواهیم مرد.» آنها ترسیده بودند. توماس با شجاعت بر ترس خود غلبه می‌کند و می‌گوید: «ما با او خواهیم مرد. اگر او برود، ما هم می‌رویم.» این توماس است.

پس می‌بینی چی می‌گم، توماس کنجکاو. می‌دونی عیسی «ما راه رو نمی‌دونیم» «من راه، حقیقت و حیات هستم» «عیسی، تو بری اون بالا و کشته می‌شی عیسی؛ ما نمی‌خوایم بریم اون بالا.» «توماس می‌گه: «هی، بریم بچه‌ها؛ ما قراره با اون بمیریم. و این برنامه‌ی ماست.» و این توماسه

بنابراین چیزی که می‌خواهم پیشنهاد کنم این است که حالا به متن یوحنا فصل ۲۰ آیه ۲۴ نگاهی ببندیم.

توماس همان کسی است که من اهل میسوری هستم. اما او به آنها گفت، این توماس است. توماس - عیسی پس از رستاخیز بر شاگردان ظاهر شد. توماس آنجا نبود. او عیسی را ندید اما به آنها گفت: «تا نبینم»، این یوحنا ۲۰:۲۴ و آیات بعدی است. اما او به آنها گفت: «تا جای میخ‌ها را در دستانش نبینم و انگشتانم را در جای میخ‌ها نگذارم و دستم را در پهلوی نگذارم، باور نخواهم کرد.» دوباره مفهوم باور. توماس می‌گوید من نمی‌توانم رستاخیز را باور کنم. باید انگشتم را در جای میخ‌های دستش بگذارم. من توانستم دستم را در پهلوی، جایی که نیزه فرو رفته بود، بگذارم. یک هفته بعد، عیسی ظاهر شد، دستانش را به سمت توماس دراز کرد و گفت: «انگشتت را اینجا بگذار، دستانم را ببین. دستت را دراز کن و آن را در پهلوی بگذار. شک نکن و ایمان بیاور. شک نکن و ایمان بیاور.» باز هم، این باور است، باور، باور. توماس چگونه ایمان می‌آورد؟ عیسی گفت: «بیا، توماس، انگشتانت را فرو کن. تو از آن دسته آدم‌هایی هستی که می‌توانی به من نشان بدهی، خب، این خوب است. من عیسی هستم؛ «می‌خواهم به تو نشان دهم. این‌ها دست‌های من هستند. جای زخم‌ها هنوز روی دستانم است

آیا این بدان معناست که دستان عیسی نشان مصلوب شدن را داشتند؟ این بدن رستاخیز یافته اوست. آیا قرار است عیسی تا ابد نشان مصلوب شدن را بر بدن خود داشته باشد؟ ظاهراً چنین است، این بدن رستاخیز یافته اوست. توماس، انگشتانت را اینجا بگذار، دستت را در پهلوی من بگذار. شک نکن و ایمان بیاور." بنابراین این تنش بین شک و ایمان وجود دارد. عیسی در آن لحظه او را سرزنش می‌کند. به یاد دارید که چگونه توماس شجاع و کنجکاو را داشتیم؟ پاسخ توماس برای قرار دادن انگشتانت در دستان من چیست؟ توماس به او گفت: «پروردگار من، و خدای من.» چه پاسخی! توماس عیسی را می‌بیند، عیسی با تقدیم خود به توماس، او را به ایمان آوردن برمی‌انگیزد و توماس نتیجه می‌گیرد: «پروردگار من و خدای من.» «چه جمله‌ای بهتر از این در تمام کتاب مقدس.» «برای الوهیت در مسیح و اینکه او کیست، دارید.» «پروردگار من و خدای من»

### ح. تأملات شخصی در مورد توماس [57:46-50:30]

فکر می‌کنم با توماس این متن را درک کردم، چون حدود پنج سال پیش پدرم بر اثر سرطان درگذشت. او سرطان لوزالمعده داشت و سرطان اساساً او را از درون روده‌اش بلعیده بود. او می‌خواست در خانه بمیرد، بنابراین نمی‌خواست به بیمارستان برود. او نمی‌خواست در خانه سالمندان بستری شود، او در آن زمان حدود ۷۴ سال داشت. من در مرخصی بودم، بنابراین توانستم به خانه بروم تا در ۱۱ روز آخر عمرش با او باشم. ۷۵ پزشکان به او گفتند که او خواهد مرد و من هرگز فراموش نمی‌کنم که او در تمام عمرش منتظر آمدن عیسی بود. او تقریباً هر روز به پنجره می‌رفت. من می‌توانم پدرم را همیشه به یاد بیاورم که می‌گفت عیسی امروز برمی‌گردد. عیسی ممکن است امروز برگردد و او با امید به بازگشت مسیح نگاه می‌کرد. یادم می‌آید که وقتی داشت به سرطان مبتلا می‌شد، بالاخره به من گفت: «فکر می‌کنم عیسی برای من بر نمی‌گردد، اما فکر می‌کنم من با عیسی خواهم بود.» بنابراین او آن امید را نقش بر آب کرد. این یک نقطه عطف بزرگ برای او بود و همینطور که سرطان بدتر می‌شد، و بدتر هم می‌شد، و واقعاً خیلی زشت می‌شد. افراد آسایشگاه آمدند و به ما مورفین دادند. و افراد آسایشگاه گفتند - نمی‌دانم چگونه به شما بگویم که چقدر برای آن افراد احترام قائلم، آنها فوق‌العاده بودند، کاملاً فوق‌العاده. او درد زیادی داشت، بنابراین مجبور شدیم به او مورفین بدهیم و اوضاع بد بود، واقعاً بد. او به هیچ کس در خانواده ما اعتماد نمی‌کرد که به او مورفین بدهد جز من. مثل این بود که "بابا، من یک پزشک هستم، اما من آن نوع پزشکی نیستم." اما فقط "نه، نه، نه، تد قرار است به من مورفین بدهد." او می‌دانست که این موضوع کاملاً جدی است. بنابراین من کسی بودم که مورفین را به او می‌دادم، هر چند نمی‌دانستم چه کار می‌کنم و این در یک شب آشکار شد که هرگز فراموش نخواهم کرد.

بعد از فوت پدرم، یازده روز واقعاً بد بود و در مقاطعی درد باورنکردنی بود. حدود هشت ماه بعد از آن، نمی‌توانستم مرگ پدرم را از سرم بیرون کنم. وقتی کسی می‌میرد و به سردخانه می‌روند و همه چیز برای شما و چیزهایی از این قبیل انجام می‌شود، اوضاع فرق می‌کند، نه با این بیست و چهار ساعت شبانه‌روز کار می‌کرد، من و خواهرم و مادرم در روزهای آخر بیست و چهار ساعت شبانه‌روز از او مراقبت می‌کردیم. خیلی بد بود. وقتی بعد از دفن او آنجا را ترک کردم، حدود هشت ماه، هر شب نیمه‌شب از خواب می‌پریدم و خواب مرگ پدرم، درد و چیزهایی از این قبیل را می‌دیدم. نمی‌توانستم آن را از سرم بیرون کنم. تنها چیزی که می‌دیدم مرگ او بود، تنها چیزی که می‌دیدم مرگ او بود و این اتفاق هر شب حدود هشت ماه بارها و بارها تکرار می‌شد.

فکر می‌کنم این به من درک درستی از توماس داد. من تعجب می‌کنم که آیا توماس کسی را که دوست داشت در حال مرگ بر اثر مصلوب شدن، مرگی بسیار بی‌رحمانه، می‌خکوب شده به صلیب، خفه شده در حالی که نفس نفس می‌زد، دیده است. و توماس مرگ او را دیده و نمی‌تواند این فکر را از سرش بیرون کند، بنابراین مثل این است که شاگردان به او می‌گویند: "توماس، توماس، او از مرگ برخاسته است." و توماس می‌گوید: "با من سر و کله نزن. با من سر و کله نزن. من مرگ او را دیدم. من مرگ او را دیدم. این حرف‌ها را نزن، از "او از مرگ

برخاسته است. "عیسی مرده است. من مرگ او را دیدم." او نمی‌تواند از مرگ مسیح بگذرد زیرا آن را دید و این موضوع عمیقاً در او ریشه دوانده بود. یادم می‌آید بعد از هشت ماه، در ماه آگوست بود. ناگهان یک روز، حالا شما می‌گویید که این حرف از کسی که تمام عمرش کتاب مقدس را تدریس کرده، واقعاً احمقانه به نظر می‌رسد. شما هر یکشنبه می‌گویید: «من به خدای پدر قادر مطلق، خالق آسمان و زمین، عیسی مسیح، پسر یگانه‌اش، پروردگار ما ایمان دارم... من به رستاخیز ایمان دارم.» ناگهان یک روز در اواسط ماه اوت از خواب بیدار شدم و ناگهان به ذهنم رسید: رستاخیزی وجود دارد. رستاخیزی وجود دارد. بله، مرگ پدرم واقعاً، واقعاً، واقعاً زشت بود، اما رستاخیزی وجود دارد. *آناستازیس*، عیسی با مردن بر مرگ غلبه کرد. عیسی با مردن خود و برخاستن از مردگان، بر مرگ غلبه کرد و به ما امید داد. مرگ پیروز نیست. مرگ بازنده است. مرگ بزرگترین بازنده است. مرگ می‌بازد. عیسی بر مرگ غلبه کرد. رستاخیزی وجود دارد. چطور ناگهان متوجه شدم که در بیشتر عمرم، صادقانه بگویم، نمی‌دانم که آیا واقعاً به رستاخیز اعتقاد دارم یا نه. اینجا وقتی با مرگ پدرم روبرو شدم، نمی‌توانستم به سمت رستاخیز حرکت کنم و سپس ناگهان، رستاخیز بر من طلوع کرد. و انگار اولین باری بود که باور کردم رستاخیزی وجود دارد. ناگهان، مرگ از بین رفت و امید به رستاخیز یکی از بزرگترین چیزهای زندگی من شد.

من تعجب می‌کنم که آیا توماس آنقدر روی مرگ مسیح تمرکز کرده بود که نتوانست به رستاخیز برسد. عیسی ظاهر می‌شود، "انگشتانت را اینجا بگذار توماس" و سپس توماس اعلام می‌کند، "پروردگار من و خدای من." بنابراین فقط می‌خواهم بگویم که مراقب پرتاب سنگ به افرادی مانند توماس باشید زیرا وقتی می‌بینیم افرادی که دوستشان داریم می‌میرند، موارد زیادی از این دست وجود دارد. این کل طرز فکر شما را در مورد چیزها تغییر می‌دهد. عیسی از طریق رستاخیز بر مرگ غلبه کرده است. عیسی از مردگان برخاست و این به ما امید می‌دهد. توماس گفت: "پروردگار من و خدای من" و عیسی به او گفت: "چون مرا دیدی، ایمان آوردی. چون مرا دیدی، ایمان آوردی." توجه کنید که چه چیزی باعث ایمان آوردن توماس می‌شود. ایمان، موضوع اصلی یوحنا است زیرا توماس دید، ایمان آورد. سپس عیسی این را گفت: "چون مرا دیدی، ایمان آوردی. خوشا به حال کسانی که ندیده‌اند و ایمان آورده‌اند." و شما چیزی را می‌دانید، آن ما هستیم. آن ما هستیم. خوشا به حال کسانی که ندیده‌اند و ایمان آورده‌اند. "و عیسی راه ما را برکت می‌دهد. ما ندیده‌ایم، اما ایمان داریم و امیدواریم. رستاخیزی وجود دارد، *آناستازیس*، رستاخیز، *آناستازیس*. برخیز، او رستاخیز را برپا کرد و ما فردا، عید پاک و چه امید بزرگی برای بشریت را جشن می‌گیریم. مرگ پیروز نیست، رستاخیزی وجود دارد. عیسی اعلام کرده است، شاگردانش آن را دیده‌اند. پانصد نفر یک بار آن را دیدند. پیام کتاب مقدس آن را اعلام می‌کند. ما در رستاخیز او با امید رستاخیز ایستاده‌ایم. و ما که او را ندیده‌ایم، برکتی از جانب مسیح به ما عطا شده است.

ممنون که گوش دادید، به چند دقیقه دیگه هم با جان صحبت می‌کنیم و بعدش تمومه

رونویسی توسط جسیکا ریپ  
ویرایش شده توسط بن بودن  
ویرایش خام توسط تد هیلدبرانت